

# فصلنامه علمی- پژوهشی ربیافت

سال دوازدهم، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۹۷

صفحه ۷۹ تا ۱۰۰

## بررسی رابطه دولت و طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴)

**حمید ملک پور** / دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم

سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. hamidma2010@gmail.com

**مسعود مطلبی** / استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد آزاد شهر و استادیار مدعو دانشکده حقوق، الهیات

و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

mtph200651@gmail.com

**سید علیرضا ازغندی** / استاد دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه

آزاد اسلامی، تهران، ایران. a-azghandi@srbiau.ac.ir

### چکیده

این مقاله به بررسی رابطه دولت و طبقه متوسط در جمهوری اسلامی ایران در میانه سال‌های ۸۴-۱۳۷۶ می‌پردازد. سئوال اصلی این مقاله است که رابطه دولت‌های هفتم و هشتم با طبقه متوسط جدید در ایران عصر جمهوری اسلامی چگونه بوده است؟ فرضیه اصلی مقاله این است که وضعیت طبقه متوسط در این دوره شاهد رشد در برخی مولفه‌های مهم همچون آزادی‌های سیاسی، وضعیت زنان، پاسخگویی و ... بوده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که دولت مذکور تلاش کرده تا با اتخاذ سیاست‌های معطوف به توسعه سیاسی از جمله در حوزه آزادی‌های مدنی، آزادی مطبوعات، مبارزه با فساد، کاهش اندازه دولت و پاسخگویی در راستای ارزش‌های مورد نظر طبقه متوسط حرکت کند. مطالعه داده‌های میدانی و گزارش‌های نهادهای بین‌المللی در این زمینه نیز تایید می‌کند که وضعیت طبقه متوسط در این دوره بهبود یافته است. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی-تحلیلی است. بدین ترتیب که داده‌های مختلف از منابع کتابخانه‌ای و به شیوه فیش برداری گردآوری شده و مرود تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند.

**کلیدواژه:** دولت رانتیر، دولت اصلاحات، طبقه متوسط، آزادی‌های مدنی، پاسخگویی.

تاریخ تأیید ۱۳۹۷/۰۸/۲۷

تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۰۵/۱۸

این مقاله برگرفته از تز دکتری آقای ملک پور می‌باشد.

## مقدمه

رابطه دولت و جامعه بویژه طبقه متوسط از موضوعات بنیادین جامعه شناسی سیاسی محسوب می‌شود، طبقه متوسط در کشورهای توسعه یافته حامل گذار به دموکراسی و حاصل توسعه و رشد اقتصادی است. ظهور این طبقه در چنین فضایی، ساختار و ارزش‌های اجتماعی را متحول می‌کند به گونه‌ای که نتیجه نهایی آن حاکمیت ارزش‌های دموکراتیک می‌باشد، با اینحال در ایران، طبقه متوسط (جدید) مطابق تجربه تاریخی و فرایند شکل‌گیری آن در کشورهای دیگر نبوده است، این طبقه محصول گسترش نظام آموزشی و شهرنشینی بویژه از زمان مشروطه و تداوم آن در دولت پهلوی متعاقب اتخاذ سیاست شهرنشینی و توسعه اقتصادی بوده است. در حقیقت هیچ کدام از این پدیده‌ها در رابطه مستقیم با تولید اقتصادی شکل نگرفته‌اند، بلکه منشأ این پدیده‌ها در رانت نفت است، درآمدهای نفتی همه تاروپود مناسبات اقتصادی - اجتماعی جامعه ایرانی را متأثر ساخته است. شکل‌گیری طبقات اجتماعی، تحولات آن‌ها و مناسبات بین این طبقات و ارتباط همه آن‌ها با دولت را تعیین کرده است. انحصار درآمدهای نفتی و استفاده از این منابع برای تأمین مخارج جاری دولت‌ها، مناسبات بین گروه‌های اجتماعی و دولت را شکل داده، به نحوی که شکل‌گیری طبقه متوسط جدید از تجلیات آن است. بر این اساس می‌توان طبقه متوسط در ایران را نه یک طبقه متوسط اقتصادی تولیدی که بهای سرمایه‌داری و دموکراسی را در کشورهای آزاد به دوش می‌کشد، بلکه یک طبقه متوسط فرهنگی (که ناشی از گسترش تحصیلات آموزشی به مدد درآمدهای نفتی بود) نامید. طبقه متوسط جدید در ایران یک طبقه متجانس نبوده و فاقد ایدئولوژی مستقل و منافع طبقاتی معین است و اعضای آن دارای پایگاه‌های اجتماعی مختلف می‌باشند و این امر مانع از آن شده که بتواند طبقه مستقل و واحدی برای کنش‌های سیاسی - اجتماعی تشکیل دهند (محمدی فر و محمدی، ۱۳۹۱). بر این اساس می‌توان گفت که شکل‌گیری طبقه متوسط در ایران امری سیاست‌گذارانه و مصنوعی است که در راستای اهداف دولت و با تکیه بر قدرت درآمدهای نفتی و عدم تکیه بر مالیات یا عدم وابستگی به طبقات شکل می‌گیرد. به طوری که رانت نفت، شکل‌گیری و ماهیت طبقات اجتماعی، تحولات آن‌ها و مناسبات بین این طبقات و ارتباط همه آن‌ها با دولت را تعیین کرده است. سؤال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که رابطه طبقه متوسط (جدید) با دولت رانتیری اصلاحات در سال‌های میانی ۸۴-۱۳۷۶ چگونه بوده است؟

به عبارت دیگر پرسش اصلی این است که دولت به عنوان کارگزار این طبقه در ارتباط با آن چگونه عمل کرده است؟ در این میان سئوالات فرعی دیگری نیز مطرح می‌شود از جمله اینکه: ویژگی‌های دولت رانتیری و مدل این دولت در جمهوری اسلامی چگونه بوده است؟ و طبقه متوسط در ایران چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است؟ در این مقاله تلاش می‌شود تا به سئوالات فوق پاسخ داده شود.

سئوال اساسی که در اینجا پیش می‌آید این است که رانتیری بودن دولت و وابستگی آن به نفت، چگونه بر کنش گری طبقه متوسط جدید در دولت خاتمی تاثیر گذاشته است؟ بهتر است که عنوان مقاله با این سوال تنظیم شود.

### ۱- چارچوب نظری: دولت رانتیر

نظریه دولت رانتیر<sup>۸</sup> یک نظریه اقتصاد سیاسی است که بدنبال توضیح روابط دولت و جامعه در دولتهایی است که سهم عظیمی از درآمد خود را از طریق رانت و پرداخت‌های تک محصولی بدست می‌آورند (Gray, 2011:1). این نظریه در دهه ۱۹۶۰ ظهور کرده و سپس در دهه ۱۹۸۰ تکامل یافت و برخی اصلاحات را پذیرفت؛ به عبارت دقیق‌تر اگرچه شاخص اقتصادی به عنوان مولفه مهم این مفهوم همچنان باقی ماند اما الزامات و پیامدهای سیاسی و اجتماعی نیز به آن اضافه شدند. مفهوم دولت رانتیر یا اقتصاد رانتی بر کشورهایایی اطلاق می‌گردد که متکی بر درآمدهای خارجی عمده به شکل فروش نفت، ترانزیت، یا توریسم باشند. رانتیری بودن اقتصاد، پیامدهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گسترده‌ای را در پی دارد. نخست اینکه فقط تعداد محدودی از افراد مستقیماً در تولید ثروت درگیر می‌شوند. در نتیجه سازمان‌های اجتماعی مدرن هم‌سو با فعالیت‌های تولیدی توسعه اندکی پیدا می‌کنند. دوم، پیوند کار-پاداش دیگر ویژگی محوری معادلات اقتصادی نخواهد بود. این در حالی است که ثروت نتیجه درگیرشدگی فرد در فرایند تولیدی سازمان یافته، ریسکی و طولانی می‌باشد. در این فرایند، ثروت بیشتر مبتنی بر موقعیت، بادآورده<sup>۹</sup> و تصادفی خواهد بود در حالیکه می‌بایست شهروندی منبع اصلی مزایای اقتصادی باشد (Moaddel, 2007:160-161). براین اساس دستیابی به ثروت در چنین فضایی نیازمند

<sup>۸</sup> - Rentier state theory

<sup>۹</sup> - windfall

انواع مختلف جهت گیری های ذهنی است که پژوهشگران از آن به عنوان "ذهنیت رانتیری"<sup>۱۰</sup> و «اخلاق رانتیری»<sup>۱۱</sup> یاد می کنند. شاخص غیراقتصادی همچون نزدیکی به نخبگان حاکم تبدیل به مولفه کلیدی درآمد می شود. بنابراین رانتیرسم ریشه های قبیله ای دولت را تقویت می کند بدین ترتیب که سلسله مراتب قبیله ای را دربرمی گیرد که دارای لایه های مختلف ذی نفعان و قرارگیری نخبگان حاکم در راس می باشد. این نخبگان با قرارگیری در موقعیت مناسب از طریق قدرت بازتوزیعی خود، وفاداری دیگران را بدست می آورند و از این طریق وضعیت قبیله ای را بازتولید می کنند. از آنجایی که دولت به مالیات وابسته نیست تقاضای بسیار کمی برای مشارکت سیاسی وجود دارد. از این راه است که معادله «نه مالیات نه نمایندگی» شکل می گیرد (Beblawi and Luciani 1987). با اینحال بنظر می رسد نظریه دولت رانتیر به تنهایی توانایی توضیح تحولات ایران را در مقطع مورد نظر ندارد و از آنجایی که طبقه متوسط خود می تواند نقش کنشگری در فرایند توسعه سیاسی ایفا کند و صرفاً ابژه دولت رانتیر محسوب نمی شود لذا تلاش می شود تا از چارچوب نظری «طبقه متوسط» به عنوان نظریه مکمل در کنار دولت رانتیر استفاده شود.

## ۲- طبقه متوسط جدید

بنظر می رسد در تاریخ اندیشه اجتماعی کمتر متفکری به اندازه کارل مارکس به طبقات اجتماعی پرداخته است. مارکس با این جمله تاریخی که «تاریخ هر جامعه ای تا به امروز، تاریخ مبارزه طبقات بوده است» دو عامل تشکیل طبقات اجتماعی را شیوه تولید و مناسبات آن بیان می کند (عراقی، ۱۳۸۶: ۳۲). او معتقد است در هر عصری دو طبقه اصلی وجود دارد. ملاک تعیین دو طبقه در رابطه با مالکیت و عدم مالکیت نسبت به وسایل تولید تعیین می شود. در جامعه سرمایه داری علاوه بر طبقه سرمایه دار و کارگر یک قشر دیگر اجتماعی هم وجود دارد که مارکس آن را «خرده بورژوازی یا طبقه متوسط» می نامد. کسانی که وسایل تولید گسترده ندارند و از نیروی کار خودشان استفاده می کنند. از دید مارکس، این طبقه، طبقه انتقالی است. ماکس وبر ضمن پذیرش شکل گیری طبقه بر مبنای شرایط اقتصادی معتقد است طبقه اجتماعی مجموعه افرادی است که فرصت های مشترک در روابط بازاری

<sup>10</sup> -rentier mentality

<sup>11</sup> -rentier ethics

دارند یعنی از منظر خرید، درآمد و مصرف وضعیت مشابهی دارند. برای وبر مدل مارکسیستی اگرچه به عنوان منبعی برای فرضیات مفید است اما در این مدل پیچیدگی قشربندی بیش از حد ساده می‌شوند و براین اساس می‌کشود میان منافع مختلف تفکیک سلسله مراتبی ایجاد کند. برای او طبقه و منزلت دو مجموعه مهم سلسله مراتب هستند. از اینجا است که می‌توان طبقه متوسط و ویژگی‌های آن را در نظریه وبر شناسایی کرد. «وبر طبقه را به عنوان گروهی از مردم تعریف کرده که فرصت‌های زندگی مشابهی دارند فرصت‌هایی که به وسیله قدرتشان برای فروختن کالاها و مهارت‌ها در جهت کسب درآمد تعیین می‌شوند.» (هزارجریبی، صفری شمالی، ۱۳۸۹: ۶۸). دارایی یک ملاک تعیین طبقه است، اما تن‌ها معیار نیست. برای وبر بعد سرنوشت ساز یک موقعیت طبقاتی در نهایت، موقعیت در بازار است. وجود گروه‌های بزرگ از مردم که می‌توانند در یک موقعیت طبقاتی مشترک جای داده شوند، نیازمند عمل گروهی یا اجتماعی، یعنی فعالیت تعیین یافته براساس آگاهی و منفعت نیست، اگرچه این موقعیت باید مولد واکنش‌هایی مشابه باشد، به این معنا که در موقعیت طبقاتی یکسان، افراد باید

رفتار و وجه نظراتی مشابه را بدون داشتن احساسی از آگاهی طبقاتی از خود نشان دهند. در طرح طبقه‌ای وبر، طبقه متوسط شامل افرادی اند که امروزه کارگران یقه سپید نامیده می‌شوند. زیرا مهارت‌هایی را که آن‌ها به فروش می‌رسانند، متضمن کار بدنی نیست صاحب منصبان دولتی از قبیل سیاستمداران و مجریان، مدیران تجارتخانه‌ها، پزشکان معلمان و... اینان به وسیله این که مهارت‌هایشان از سطح تقاضای نسبتاً بالایی در جوامع صنعتی برخوردار است، بدین لحاظ دارای قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری نسبت به آنانی که کارهای بدنی می‌کنند هستند (رجبی، ۱۳۹۴: ۲۸-۲۶). نظریه بوردیو در باب طبقه متوسط ترکیبی از نظریات مارکس و وبر است. وی از مارکس رابطه موقعیت طبقاتی و ابزار تولید را وام گرفته و در تحلیل گروه‌های منزلتی مثل شیوه زندگی، سلیقه و پایگاه از وبر الهام می‌گیرد. در کنار این بحث‌ها از ساختگرایی فرانسوی، از نظر بررسی نقش عامل در ایجاد ساخت اجتماعی هم استفاده کرده است (ممتاز، ۱۳۸۳: ۱۵۰). بوردیو با برشمردن انواع سرمایه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین و قابلیت تبدیل پذیری آن‌ها به هم براین باور است توزیع این سرمایه‌ها تعیین‌کننده موقعیت طبقاتی عینی فرد در نظام اجتماعی است. به عبارت دقیق‌تر ساخت طبقاتی از طریق ترکیب انواع سرمایه‌ها به وسیله

گروه‌ها روشن می‌شود. لذا طبقات بالا بیشترین میزان سرمایه اقتصادی-اجتماعی و طبقات متوسط مقدار کمتری و طبقات پائین کمترین میزان این ترکیب را دارا می‌باشند (ممتاز، ۱۳۸۳: ۱۵۱). نوآوری بوردیو در مقایسه با سایر نظریه پردازان قشریندی اجتماعی حرکت از یک موقعیت ایستا به سوی جریانی رونده است که تمایزهای منزلتی تعریف شده و در طول زمان در ارتباط با «ابژه‌های فرهنگی»<sup>۲</sup> بازتولید می‌شوند (ترنر، ۱۴۱: ۱۳۷۰).

### ۳- ایران پس از انقلاب به مثابه یک دولت رانتیر

با در نظر گرفتن تعاریف ارائه شده از دولت رانتیر، دولت‌های پس از انقلاب اسلامی در ادامه دولت پهلوی و به لحاظ وابستگی به نفت را نیز می‌توان دولت تحصیلدار نامید. بدین ترتیب، این دولت‌ها حیات خود را در گرو همکاری رانت خوارانه با بورژوازی تجاری می‌داند. هرچند که به نظر می‌رسد کارایی دولت در جمع‌آوری مالیات‌ها بیشتر شده است و در طول سال‌های گذشته تلاشهایی چه از لحاظ نظری و چه در عمل در جهت کاهش درآمدهای دولت به منابع زیرزمینی از طریق افزایش درآمدهای مالیاتی صورت گرفته، اما این یک واقعیت غیرقابل انکار است که ایران تن‌ها با فروش سخاوتمندانه منابع خدادادی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. در واقع با وجود کاهش درآمدهای نفتی در بودجه دولت، ملاحظات سیاسی ویژگی دولت توزیعی را در دولت اسلامی گسترش داده است (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۳۵).

حاجی یوسفی نیز بر همین اساس یعنی وابستگی دولت‌ها به درآمدهای حاصل از منابع عظیم نفتی، این دولت‌ها را رانتیری می‌داند. بعلاوه ملی کردن بانک‌ها، شرک‌های تولیدی، صنعتی، تجاری، کشاورزی، خدماتی، بیمه، حمل و نقل و مخابرات و مصادره حکومتی کارخانه‌ها، تسلط و سلطه دولت بر امور اقتصادی به صورت بسیار گسترده‌ای افزایش یافت. هرچند که در سال‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به دلیل جو انقلابی حاکم بر جامعه روند دولتی کردن منابع و فعالیت‌ها تمایز بین دولت و جامعه مدتی از بین رفت و مفهوم دولت تحصیلدار تحت الشعاع امواج انقلاب و ضرورت دفاع از وطن و انقلاب قرار گرفت، اما از پایان جنگ در سال ۱۳۶۸ به بعد دولت تحصیلدار و رانتی

<sup>1</sup> - Cultural objects

ماهیت خود را نمایان می‌سازد. در این سال‌ها سیاست توسعه اقتصادی درون‌زا و بازسازی جنگ، تمرکزگرایی از تهران و تعادل منطقه‌ای و سیاست توسعه اقتصادی جایگزینی واردات به طور رسمی اعلام می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۹۱-۸۸). اما تحت فشار بانک جهانی و برنامه تعدیل اقتصادی، سیاست جایگزینی واردات جای خود را به استراتژی توسعه صادرات داد که حاصل آن اتخاذ سیاست‌های خصوصی سازی و آزادسازی بود. برنامه دوم توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی برای سال‌های (۱۳۷۴-۱۳۸۷) هم از لحاظ ساختاری و هم از لحاظ ماهیت و هم از این جهت که تامین برنامه عمدتاً به درآمدهای نفتی وابسته بود هیچ تفاوتی با برنامه توسعه سال‌های گذشته نداشت. بنابراین، به هدف اصلی خود که برقراری عدالت اجتماعی بود دست نیافت (پوراحمدی و فوزی، ۱۳۸۲: ۲۸۶-۲۸۷).

دکتر حاجی یوسفی با تأسی از الگوی لوسیانی بین فرایند آزادسازی اقتصادی دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و آزادسازی نسبی سیاسی دوره ریاست جمهوری آقای محمد خاتمی پس از ۱۳۷۶ با تمرکز بر ماهیت دولت تحصیلدار رابطه‌ای برقرار ساخته و تحقق شرایط آزادسازی نسبی سیاسی را همانند آزادسازی اقتصادی سال‌های ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی ناشی از افول ماهیت دولت تحصیلدار دانسته است. وی اضافه می‌کند که بحران ناشی از ۸ سال جنگ و عدم کارآمدی دولت رانتیر در فائق آمدن بر بحران مالی و اقتصادی، نقش تحصیلداری دولت را کاهش داد و نظام سیاسی را به سوی مشارکت اقتصادی و سیاسی با گروه‌های اجتماعی سوق داد و شعار جامعه مدنی و توسعه سیاسی را سرلوحه سیاست خود قرار داد. هرچند که این تلاش‌ها و سیاست‌ها وابستگی دستگاه حکومتی به منابع نفتی را کاهش نداد، زیرا در ۸ سال ریاست اصلاحات به رغم افزایش درآمدهای دولت از درآمدهای مالیاتی و صادراتی باز هم منبع اصلی درآمد دولت را منابع خدادادی تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، شاهد افزایش روزافزون واردات کالاهای مصرفی چه به صورت رسمی و چه به صورت غیررسمی و همچنین افزایش دائمی مصرف انرژی در داخل کشور هستیم. ضمن اینکه حفظ وضع موجود در زمینه صادرات نفت در گروه‌های سرمایه گذاری یک سوم ارزی نفت در خود صنایع نفت بوده است (شامبیانی، ۱۳۷۶: ۲۵۲).

پس از انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶ طبقه متوسط و لایه‌های اصلاح طلب طبقات دیگر جامعه تلاش همه جانبه‌ای از طریق نهادهای مشارکت قانونی در جهت افزایش سهم خود در فرایند تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی انجام دادند. اما همزمان مدیریت ناکارآمد و رانت خواران حرفه‌ای با دخالت‌های قانونی و غیرقانونی در نهادهای اجتماعی و در فرایند نهادسازی مدنی در تضعیف جامعه مدنی گام برداشتند و به این ترتیب تمام آرزوهای مشارکت کنندگان انتخابات دوم خرداد ۷۶ بر باد رفت و دولت تحصیلدار با همان پشتوانه‌های ارزی-رانتی و برخورداری از حمایت علنی و پنهانی نیروهای طرفدار خود حتی قوی‌تر از گذشته به حیات سیاسی خود ادامه می‌دهد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۹۱-۸۸). این امر در برنامه توسعه چهارم و در دولت‌های محمود احمدی نژاد با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد. بررسی وضعیت بودجه کشور در این دوره بیانگر این است که بالاترین نرخ وابستگی به نفت در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۷ اتفاق افتاده است، حجم وابستگی بودجه به نفت ۶۸٫۳ درصد در سال ۱۳۸۴ بوده است. با توجه به بررسی‌های مرکز پژوهش‌های مجلس، دولت‌های نهم و دهم یکی از بالاترین نرخ‌های وابستگی به نفت را تجربه کرده و از نظر برخی از اقتصاددانان نفتی ترین دولت تاریخ ایران لقب گرفت. درآمدهای بالای حاصل از فروش نفت در دوران تصدی دولت دهم موجب شد، حجم وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی رشدی محسوسی را تجربه کند. حتی در دولت گذشته برداشت‌های مکرر از صندوق توسعه ملی انجام شد؛ "احمد توکلی" نماینده اقتصاد دان مجلس از واژه جارو کردن برای نشان دادن شیوه برخورد دولت دهم با صندوق توسعه ملی استفاده کرد و برآوردها حکایت از آن دارد در شرایطی که دولت دهم با بودجه‌ای که حدود ۴۳ درصد آن به نفت وابستگی داشت؛ ریاست جمهوری را تحویل گرفت؛ اما با اتخاذ سیاست‌هایی اقتصادی حجم وابستگی را حتی تا ۶۹ درصد افزایش داد. کاهش وابستگی بودجه به نفت یک اصل است که در سال‌های گذشته دولت‌ها روی آن تاکید داشته اند ولی تاکنون در همه دولت‌ها اتکا به درآمدهای نفتی وجود داشته بطور مثال در حالی که براساس گزارش‌ها در دوره اول فعالیت دولت اصلاحات با وابستگی ۶۸ درصدی بودجه به نفت به پایان رسید و در دوره دوم دولت اصلاحات وابستگی بودجه به نفت کاهش ۲۵ درصدی را تجربه کرد، اما براساس اخبار در دولت نهم، حجم وابستگی



بودجه به نفت مجدداً رشد داشت و با افزایش تحریم‌ها از سال ۱۳۹۰ سهم نفت در بودجه به حدود ۵۰ درصد رسید (خبرگزاری مجلس شورای اسلامی، ۷ فروردین، ۱۳۹۵).

#### ۴- تحولات طبقه متوسط در ایران

ریشه‌های شکل‌گیری طبقه اجتماعی مدرن در ایران به پایان قرن نوزدهم و وقوع انقلاب مشروطه برمی‌گردد. اگرچه انقلاب مشروطه از طریق ائتلاف طبقات مختلف به وقوع پیوست طبقه متوسط در حال زایش، نقش محوری در آن داشته است (Foran, 1979; Abrahamian, 1982: 80; Abrahamian, 1991:803). با این حال رشد این طبقه در ایران تا حدود زیادی به نوسازی و مدرنیزاسیون دوران پهلوی اول و دوم مربوط می‌شود. واقعه مهم در تاریخ ایران جدید انقلاب ۱۹۷۹ بوده که به اعتقاد بسیاری از محققین حاصل ائتلاف نیروهای متعدد و نقش مرکزی طبقه متوسط به عنوان نیروی پیش‌برنده و تعیین‌کننده بوده است (Keddie and Richard, 2006: 222-225; Parsa, 1989: 126-127; Ashraf and Banuazizi, 1985:25; Abrahamian, 1982: 496-524). استفاده از شاخصه‌های مختلف برای تعریف طبقه متوسط و مشکلات روش شناختی جمع‌آوری داده‌ها در جمهوری اسلامی ایران، هرگونه تلاشی برای تعریف طبقه متوسط ایران و برآورد اندازه آن را پیچیده‌تر می‌کند. بیشتر تعاریف پذیرفته شده از این مفهوم، مبتنی بر طیفی از شاخص‌های معطوف به انعکاس ویژگی‌هایی همچون شغل، آموزش، درآمد، سبک زندگی و محل سکونت است (Zimmt, 2017:60).

مطالعات مربوط به این موضوع در دوران قبل از انقلاب عموماً میان طبقه متوسط قدیمی یا سنتی و نوع جدید آن تمایز قائل می‌شوند. طبقه متوسط سنتی از بورژوازی خرده‌پا شامل صنعت‌گران، هنرمندان، کشاورزان و تولیدکنندگان خرد و نظیر آن تشکیل شده بود درحالی‌که نوع مدرن آن بویژه شامل تکنوکرات‌ها و صاحبان حرف تشکیل شده که نتیجه طرح‌های توسعه حکومت پهلوی و آموزش جدید بوده است (Liaghat, 1980:235). به‌رغم تغییرات سیاسی-اقتصادی پس از انقلاب ۱۹۷۹ هر دو با طبقه متوسط پیش از انقلاب هم پیوند بوده‌اند. با اینحال اغلب گفته می‌شود که بخش مدرن طبقه متوسط ایران در پیگیری اهداف خود پس از انقلاب ناکام بوده‌اند. اما ارزش‌های طبقه متوسط سنتی بود که در نهایت جمهوری اسلامی و هویت و ویژگی‌های ساختاری آن را شکل داده است. علت آن را نیز می‌توان در بدتر شدن شرایط اقتصادی بواسطه فرورفتن آن در بحران‌های

در آمدی مختلف جستجو کرد (Nowshirvani and Clawson, 1994: 251). بخشی از این امر نیز نتیجه کاهش تعداد کارمندان دولتی به دلیل پالایش آن‌ها یا بازنشستگی بوده است. در مقابل تعداد تجارت‌های مقیاس کوچک (استخدام کمتر از ۵ نفر) هم پیوند با بورژوازی خرده پا بین ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۲ دو برابر شد. بدین ترتیب که شمار آن‌ها از ۷۰۶۴۶۶ نفر به ۱۴۵۶۱۳۱ رسید (SCI, 1988, 2003). این تحولات تحت تاثیر ریشه‌های اجتماعی ساختار پیشاانقلابی بازار سنتی و بورژوازی خرده پا بوده است. مسعودنیا و محمدی فر از وجود شکاف قدیمی (قبل از انقلاب) میان حکومت و مردم سخن می‌گویند که منجر به طرد طبقه متوسط جدید شده است. در حقیقت بسیار مشکل است که مرزهای روشنی میان بخش‌های سنتی و مدرن طبقه متوسط در فرای انقلاب کشیده شود. این درست است که حکومت در این زمان تلاش کرده تا گروه‌های جدیدی از بوروکرات‌های تکنوکرات و نیز تجار مدرن خارج از برخی اعضای طبقات متوسط پائین تر ایجاد کند. این امر از طریق طیفی از اقدامات صورت گرفت. اگرچه محور این سیاست‌ها تحت عنوان حمایت از فقرا و ستم دیدگان و در قالب عدالت اجتماعی به شکل بازتوزیع رانت از طریق سوبسیدها و یارانه‌ها و فعالیت‌های مربوط به حمایت از موسسات انقلابی صورت گرفته است اما نباید فراموش کرد که این اقدامات بیشتر ماهیتی پوپولیستی داشته اند و از معبر آن طبقه متوسط نیز ذینفع بوده اند (Ashrafzadeh, 2016). گسترش سریع آموزش عالی را می‌توان در این راستا تفسیر کرد. همانطور که جدول ۱ نشان می‌دهد پیش از انقلاب تن‌ها ۱,۸۴ درصد از رده سنی بالاتر از ۲۰ سال سطوح آموزش دانشگاهی را گذرانده بودند این درحالیست که در سال ۲۰۱۱ این رقم به ۱۲,۴۸ درصد رسید که بصورت ضمنی نشان دهنده فشار بیکاری فزاینده بر ستون اصلی طبقه متوسط جدید نیز بوده است. در واقع نرخ بیکاری در میان این گروه که در سال ۱۳۸۵ به ۱۹,۷ درصد رسیده بود در پایان سال ۲۰۱۱ به ۳۱,۳ افزایش یافت. به همین منوال گسترش آموزش پیش از دانشگاه نیز چنین روندی را طی کرد که بر حسب موقیت شغلی و اقتصادی پیامدهای اجتماعی- فرهنگی و سیاسی را دربر داشته است.

جدول ۱: ویژگی‌های جمعیت شناختی طبقه متوسط جدید در ایران

سال	کل بالای ۲۰ سال	افراد دارای آموزش پیش دانشگاهی	درصد افراد بالای ۲۰ سال دارای مدرک دیپلم	۲۰ سال به بالا و دارای مدرک لیسانس	۲۰ سال به بالا و دارای مدرک فوق لیسانس	۲۰ سال به بالا و دارای مدرک دکتری
۱۳۵۵	۱۵۰۹۸۶۰	۲۸۲۸۴۸	۱,۸۴	۱۴۷۹۹۹	۲۸۹۴۶	۲۵۱۲۹
۱۳۶۵	۲۱۷۷۸۷۹۱	۵۸۷۸۹۴	۲,۷۰	۲۴۴۳۷۷	۴۱۶۷۵	۳۷۱۹۰
۱۳۷۵	۲۹۲۱۴۳۹۶	۱۵۰۰۸۰۷	۵,۱۴	۵۸۹۵۵۶	۹۱۳۵۲	۶۳۲۹۶
۱۳۸۵	۴۴۰۸۷۳۹۲	۴۳۳۰۸۵۰	۹,۸۲	۱۴۳۶۳۹۰	۳۳۶۴۶۷	۶۲۸۴۴
۱۳۹۰	۵۰۹۸۰۸۴۸	۶۳۶۱۲۹۱	۱۲,۴۸	۱۹۰۳۵۴۸	۵۷۷۲۶۰	۹۳۶۱۲

منبع: مرکز آمار ایران (۱۳۹۰، ۱۳۸۵، ۱۳۷۵، ۱۳۶۵) ۱۳

از نظر درآمد نیز داده‌ها نشان می‌دهد در زمان وقوع انقلاب، درآمد طبقه متوسط ۲۴ درصد کل جمعیت کشور را شامل می‌شد. نابسامانی سیاسی و اقتصادی پس از انقلاب تا پایان دهه ۱۹۸۰ منجر به نوسان و همزمان رکود تدریجی در این زمینه شد. مولفه‌های متعددی در وقوع تغییر در اندازه درآمد این طبقه موثر بودند که در این میان جایگزینی تعداد زیادی از افراد این طبقه توسط کادر انقلابی و نیز رکود قیمت نفت از مهم‌ترین عوامل تغییر در اندازه درآمد طبقه متوسط در این دوره بوده است. به همین دلیل است که درآمد این طبقه در سال ۱۳۶۷، بسختی به ۱۵ درصد کل درآمد جمعیت کشور می‌رسید. طرح‌های بازسازی پس از جنگ در دوره هاشمی رفسنجانی منجر به رشد درآمد طبقه مذکور شد و سپس در دوره خاتمی - عمدتاً به واسطه کاهش بی ثباتی اقتصادی، افزایش رشد اقتصادی و محیط اقتصادی - سیاسی مناسب برای طبقه متوسط افزایش سریعی یافت (Farzanegan et al, 2017: 8-11).

### ۵- رابطه دولت‌های هفتم و هشتم با طبقه متوسط جدید

در دوره جمهوری اسلامی، طبقه متوسط جدید به علت رشد جمعیت به ویژه در دهه اول انقلاب و نیز گسترش سوادآموزی و توسعه مراکز آموزش عالی در سرتاسر کشور، در

مقایسه با دوره پهلوی رشد چشم گیری داشته است و در عین حال روابط پیچیده و مختلفی با دولت های مختلف داشته است (دیگار، ۱۳۷۷: ۴۲۲). با در نظر گرفتن اینکه دولت های مختلف در ایران پس از انقلاب، وابستگی به نفت داشته اند سؤال اساسی که در اینجا پیش می آید این است که رابطه این طبقه با دولت (در اینجا دولت های هفتم و هشتم) چگونه بوده است؟ همانطور که نظریات مختلف اندیشمندان در خصوص طبقه متوسط و رابطه آن با دموکراسی خواهی نشان می دهد می توان رابطه دولت و طبقه متوسط جدید را در شاخص های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی بررسی کرد. براین اساس پاسخ به سؤال مذکور نیازمند تجزیه مولفه های مختلف در این رابطه است.

### ۱-۵ رابطه دولت و طبقه متوسط جدید در بعد فرهنگی

طبقه متوسط جدید از نظر خود آگاهی، هویتی هماهنگ، منسجم و یکپارچه ندارد و از قشرهای گوناگون تشکیل شده است. این طبقه با خواست سبک زندگی و الگویی متفاوت با نقش کاتالیزوری و آگاهی بخشی رسانه های اجتماعی نوع خاصی از فرهنگ سیاسی را جستجو می کند که در تعامل با نهادهای مدنی شکل می گیرد و از فرهنگ سیاسی تبعی به فرهنگ سیاسی مشارکتی گذر می کند (رجبی، ۱۳۹۴: ۱۳۲).

یکی از شاخصه های مهم رابطه دولت و طبقه متوسط جدید، نوع فرهنگ سیاسی است. تکیه بر درآمدهای نفتی و توزیع آن در میان گروه های حامی می تواند فرهنگ سیاسی تبعی را به جای نوع مشارکتی تقویت کند. دولت رانتیر برای تحکیم و تداوم پایه های تسلط خود بر جامعه نیازمند بازتولید فرهنگ سیاسی تبعی و ترویج ویژگی های آن همچون اقتدارگرایی و حامی پروری است. برای تامین این منظور، دولت از ابزارها و عاملان گوناگون مانند نظام آموزشی عمومی، مراکز فرهنگی دولتی و رسانه های جمعی برای جامعه پذیری سیاسی و القای فرهنگ سیاسی تبعی بهره می گیرد. دولت رانتیر با توزیع رانت بین اشخاص بانفوذ و گروه های خاص، حامیانی برای خود دست و پا می کند. با اینحال در دولت های هفتم و هشتم این چرخه با وقفه مواجه شد. در بررسی رابطه دولت خاتمی با طبقه متوسط می توان شاهد تنوع این فرهنگ سیاسی بود. خاتمی پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ با شعار فعال سازی ظرفیتهای دموکراتیک قانون اساسی و تلاش برای تقویت نهادمدنی مدنی و توسعه سیاسی در چارچوب قانون اساسی پا به عرصه گذاشت. تأکید بر مشارکت طبقه متوسط جدید در

عرصه‌های گوناگون، یکی از سیاست‌های ثابت دولت اصلاحات بوده است. آنچه که از اسناد گوناگون استخراج می‌شود نشان می‌دهد که «تشویق مردم به مشارکت در صحنه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی و انقلابی»، «فراهم کردن زمینه‌های مشارکت جوانان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی کشور» و «تقویت و توسعه مشارکت زنان و رفع مشکلات و محدودیت‌های موجود بر سر این راه» در زمره سیاست‌های راهبردی جامعه قرار گرفته و در موارد دیگری به حق «مشارکت در سیاست‌گذاری، قانونگذاری و مدیریت»، «حق شرکت در انتخابات و انتخاب شدن در مجلس یا شوراهای گوناگون، مشارکت در برنامه‌ریزی‌های دولتی و تصدی مدیریت‌های عالی» و از همه مهم‌تر به «مشارکت سیاسی به عنوان یکی از ارزش‌های اساسی نظام جمهوری اسلامی» اشاره شده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که در این دوره در کنار رهیافت عمومی و فراگیر دولت نسبت به موضوع مشارکت عمومی، سیاست‌های مشخص و آشکاری درباره بهبود یافتن مشارکت سیاسی وضع شده است. تجلی این سیاست‌ها را می‌توان در سطح نهادسازی مشاهده کرد. رهیافت سیاست‌گذاری دولت اصلاحات درباره سطح نهادی توسعه سیاسی بر پایه رویکردی ایجابی، تأسیسی و حمایتی شکل گرفته بود. در این دوره اسناد متعددی یافت می‌شود که بیانگر اهمیت این موضوع برای دولت اصلاحات بوده است. برای مثال، از جمله سیاست‌های تأسیسی در خصوص احزاب و تشکل‌های سیاسی می‌توان به اعطای «حق تأسیس احزاب و دیگر تشکل‌های سیاسی به زنان»<sup>۱۴</sup> و «تقویت بنیانهای مشارکت، رقابت و قانونگرایی تشکل‌ها» اشاره کرد. برای جستجوی سیاست‌های حمایتی این دولت درباره چنین تشکل‌هایی می‌توان به مواردی از جمله حمایت مالی و پرداخت یارانه به احزاب و گروه‌های مشمول قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی ارجاع داد. برای مثال، پرداخت یارانه به احزاب و گروه‌های مشمول (ماده ۲) به منظور تقویت فعالیت‌های گروهی از جمله اقدامات دولت در زمینه تقویت فرهنگ سیاسی مشارکتی است. علاوه بر این، دولت اصلاحات بر پایه شرایط زمانه خود، رهیافت جامع و مدونی در مواجهه با سازمان‌های غیردولتی اتخاذ کرده

<sup>۱۴</sup> - مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۱۳۸۳/۶/۳۱ (منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران)

بود و بر همین اساس به تدوین سیاست‌هایی<sup>۱۵</sup> اقدام ورزید که بر اساس آن‌ها خود را موظف ساخت که در طی اجرای برنامه‌های توسعه، «مردم را به خوداتکایی تشویق و ترغیب کرده و همکاری آن‌ها را در مدیریت مراکز فرهنگی، اجتماعی از طریق کمک به شکل‌گیری و تقویت تشکل‌های داوطلبانه مردمی جلب کند». برای دستیابی به این هدف، دولت ملزم به بازنگری در قوانین شد تا مقررات مربوط به تأسیس و فعالیت مؤسسه‌ها و نهادها و تشکل‌های غیردولتی را تسهیل نماید. اهمیت نهادهای غیردولتی برای دولت اصلاحات بدان حد بود که گاهی سازمان‌های زیرمجموعه خود را موظف به تشکیل چنین نهادهایی نموده و برای آن‌ها مجوز صادر کرد. در قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز قوه مجریه موظف به تنظیم سیاست‌های حمایتی درباره سازمان‌های غیردولتی شده بود. در این خصوص می‌توان به «تدوین طرح جامع مشارکت و نظارت مردم، نهادها و سازمان‌های غیردولتی در توسعه پایدار کشور و فراهم کردن امکان گسترش کمی و کیفی نهادهای مدنی، با اعمال سیاست‌های تشویقی» اشاره کرد. همچنین، در فصل دهم برنامه چهارم توسعه (فصل امنیت ملی) ذکر گردید که یکی از وظایف قوه مجریه «در ارتقاء امنیت عمومی و انضباط اجتماعی، تهیه سازوکارهای لازم جهت تقویت نهادهای مدنی در کشور است» (قانون برنامه چهارم توسعه، ۱۳۸۳). با اینحال و علیرغم تدوین چنین قوانینی، بواسطه رانتیری بودن دولت و در چارچوب چنین قراردادی (قرارداد اجتماعی نفتی)، نیروهای عمده اجتماعی به خاطر کسب مزایایی که دولت بصورت میانجی به آن‌ها ارائه می‌کند از درگیر شدن در مقوله سیاست پرهیز می‌کنند و نگرشی منفی نسبت به نیروهای اجتماعی نیز ایجاد می‌شود. این نیروها قادر به فعالیت قاعده مند نیستند و به نوعی ذهنیت روانی رانتیری عادت می‌کنند. این نیروها استقلال چندانی از دولت ندارند و در موقعیتی نیستند که مهارت‌های سازمانی در خور توجهی از خود به نمایش بگذارند. این تلقی غیرتاریخی درباره نیروهای عمده اجتماعی در کشورهای متکی به صدور منابع معدنی

<sup>۱۵</sup> - مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۷۷/۱۲/۲۵)، (اهداف و سیاست‌های کلی فرهنگی برنامه سوم توسعه کشور)؛ مصوبه شورای عالی اداری، ۱۳۷۸/۲/۱۱ (طرح نحوه صدور مجوز تأسیس تشکل‌های غیردولتی)؛ مصوبات هیأت وزیران در جلسات ۱۳۸۳/۶/۲۱ و ۱۳۸۴/۳/۲۸ (تأمین اعتبار و پرداخت یارانه به سازمان‌های غیردولتی)، ۱۳۸۴/۵/۸ (آیین‌نامه اجرایی تأسیس و فعالیت تشکل‌های غیردولتی) و قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ایران، ۱۳۸۳/۶/۱۱

به عنوان عنصری مهم در پیش بینی تحولات در حوزه‌های مختلف این کشورها بکار گرفته می‌شود (Ross & Mickel, 2003: 84). طبقه متوسط جدید بارزترین گروه عمده اجتماعی در دولت‌های هفتم و هشتم بوده که می‌توانست سیاست را تحت تاثیر قرار دهد و با رشد آگاهی در جامعه، فرهنگ سیاسی مشارکتی را ترویج دهد اما رفتار و ذهنیت رانتیری هم در این طبقه موثر واقع شده و با محاسبه هزینه-فراست، در صدد کمترین هزینه و بالاترین فرصت برآمد. این رفتار و ذهنیت باعث بازتولید فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه شده است.

## ۲-۵ بعد اقتصادی

یکی از شاخصه‌های اقتصادی مربوط به رابطه دولت و طبقه متوسط جدید، فربه شدن دولت و یا در مقابل آن کاهش هزینه‌های دولت است. در حقیقت اتکا به درآمدهای نفتی منجر به فربه شدن دولت و عریض و طویل شدن بوروکراسی می‌شود و از این طریق کنترل بیشتری بر طبقه متوسط جدید اعمال می‌کند. با مطالعه روندهای بوروکراتیک در دولت اصلاحات می‌توان گفت آنگونه که در مورد بوروکراسی دولت وبری بیان می‌شود رویکرد این دولت به همسویی و انطباق با قواعد و هنجارهای بوروکراسی نزدیکتر بوده است (قادری و میرزایی، ۱۳۹۲: ۱۷). به عبارت دیگر با در نظر گرفتن شاخص فساد اداری در دولت‌های هفتم و هشتم که رتبه ۷۸ را در رتبه بندی سازمان بین المللی شفافیت- که بهترین رتبه برای ایران پس از انقلاب می‌باشد- کسب کرد، می‌توان عنوان کرد که در دولت اصلاحات تطابق با قواعد بوروکراتیک صورت گرفته است (شفیعی و نوائی، ۱۳۸۹: ۴). دولت اصلاحات در برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که اولین سند راهبردی تدوین شده از سوی این دولت است، همسو با خط مشی دو برنامه پیشین، به تدوین سیاست‌هایی جهت انتقال بخشی از وظایف خود به بخش غیردولتی اقدام ورزید و در همین چارچوب اقدام به تدوین سیاست‌هایی در جهت روان سازی بوروکراسی و دستگاه اداری دولت کرد؛ از جمله مهم‌ترین برنامه‌ها و اقدامات عملیاتی دولت اصلاحات در این خصوص «طرح منطقی کردن اندازه دولت»، «برنامه تحول در ساختارهای تشکیلاتی دولت» و «ایجاد مرکز نوسازی و تحول اداری» است.

## ۳-۵ استقلال دولت از طبقات (ابعاد سیاسی)

استقلال دولت از طبقات اجتماعی شاخص دیگری است که رانتیری بودن می‌تواند بر کنشگری طبقه متوسط جدید در فرایند توسعه سیاسی تاثیر بگذارد. اتکا به درآمدهای نفتی

منجر به استقلال دولت از طبقات اجتماعی و بویژه طبقه متوسط جدید می‌شود. پس از آنکه دولت به واسطه درآمدهای نفتی، بزرگ و مداخله گر می‌گردد و در حوزه اقتصادی مانع آزادی اقتصادی می‌شود در حوزه سیاسی نیز بالطبع تاثیراتی برجای خواهد گذاشت. یکی از آشکارترین این پیامدها، استقلال دولت از جامعه و طبقات اجتماعی است. دولت رانتیر با توجه به منبع عمده درآمدی اش که ناشی از فروش نفت است کمترین میزان وابستگی را به منابع داخلی را خواهد داشت. یکی از منابع عمده وابستگی هر دولتی به جامعه خویش مالیات شهروندان آن جامعه است. در واقع بازتاب فعالیت‌های اقتصادی بخش‌های غیردولتی در قالب مالیات است که دولت بخاطر کسب درآمد از صدور این منبع، نیازی به مالیات و به دنبال آن توسعه فعالیت بخش خصوصی ندارد و اقتصاد مورد نظر خود را با تزریق تن‌ها منبع موجود به بخش‌های مورد نظر اداره می‌کند. این درآمدها هنگامی که تا حد زیادی افزایش یافت و بخش قابل توجهی از درآمد ملی را تشکیل داد استقلال غیرعادی سیاست‌های دولت از نیروهای مولد و طبقات اجتماعی را فراهم آورد و دولت دست به ساخت طبقه حامی خود زده است (امیدبخش، ۱۳۸۴: ۲۳۸). در مورد دولت‌های هفتم و هشتم این شاخص اگرچه روند مثبتی را نشان می‌دهد با اینحال آمارها نشان می‌دهد نسبت آن به تولید ناخالص داخلی در بالاترین میزان، ۱۱ درصد بوده است که البته دوامی نداشته و با فراز و فرودهایی در سال ۲۰۱۲ به ۶/۱ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده است که در مقایسه با کشورهای توسعه یافته رقم بسیار پائینی است (قادری و میرزایی، ۱۳۹۲: ۱۵). داده‌های جدول زیر نشان دهنده تکیه حداقلی بر درآمد مالیاتی در دولت‌های هفتم و هشتم و البته تکیه زیاد بر درآمدهای نفتی است.

جدول ۲: درآمد مالیاتی دولت‌های هفتم و هشتم به عنوان درصدی از GDP

سال	۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳
درآمد مالیاتی	۱۱	۹/۳	۹/۱	۶/۳	۶/۳	۵/۵	۵/۹

Source: www.economywatch.com

اتکا به درآمد نفت باعث عدم پاسخگویی دولت به مطالبات سیاسی شهروندان می‌شود. یکی از دلایل این امر آن است که اساساً اتکا به درآمد نفت مانع شکل‌گیری و یا



باعث به تعویق افتادن شکل گیری طبقه متوسط جدید می شود که قدرت مطالبه پاسخگویی از حکومت را داشته باشد (قادری و میرزایی، ۱۳۹۲: ۲۲). براین اساس همانطور که ملاحظه می شود دولت ها رانتیر به واسطه اتکا به درآمدهای نفتی از جامعه و طبقات اجتماعی مستقل هستند زیرا نیاز به گرفتن مالیات از شهروندان خود نیستند. با اینحال همین شاخص نیز میان دولت های اصلاح طلب خاتمی و مابقی دولت ها متفاوت است. به این ترتیب براساس روش اختلاف میل تفاوت در میزان مالیات ستانی هر دولت مورد مقایسه به وجه اختلاف آن ها یعنی اتکا به درآمدهای نفتی مربوط می شود.

جدول ۳: وضعیت پاسخگویی دولت های هفتم هشتم ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۴

دولت اصلاح طلب سید محمد خاتمی					دولت
سال	۱۹۹۸	۲۰۰۰	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴
میزان	-۰/۹۱۰	-۰/۹۴۴	-۱/۱۰۹	-۱/۳۲۰	-۱/۲۱۲
رتبه	۲۰	۲۰	۱۷	۱۰	۱۵

(www.worldbank.org قادری و میرزایی، ۱۳۹۲: ۲۳)

مقیاس میزان پاسخگویی حکومت از ۲/۵- (منفی دو و نیم) کمترین پاسخگویی تا ۲/۵+ (مثبت دو و نیم) بیشترین پاسخگویی در نوسان است. رتبه درصدی از ۰ تا ۱۰۰ می باشد. رتبه صفر غیر پاسخگوترین حکومت و رتبه صد پاسخگوترین را در میان کشورها داراست. براساس اطلاعات جدول فوق می توان نتیجه گرفت که میزان پاسخگویی دولت سید محمد خاتمی در وضعیت نسبتاً مطلوبی قرار داشته و این امر بواسطه آزادسازی اقتصادی و تقویت خصوصی سازی بوده است. چنانچه از این جدول برمی آید میزان اتکا به درآمدهای نفتی و پاسخگویی دولت نسبت معکوسی دارد. بدین معنی که دولت خاتمی با کمترین اتکا به درآمد نفت به نسبت پاسخگوتر بوده است.

اتکا به درآمدهای نفتی مانع رشد جامعه مدنی می شود. به دنبال استقلال دولت از جامعه و فقدان طبقه متوسط جدید قدرتمند که توان مطالبه پاسخگویی از دولت را داشته باشد و به تبع پاسخگو نبودن حکومت پس نمی توان انتظار وجود جامعه مدنی قوی و فعالی را داشت. در این تحقیق شاخص قوت و ضعف جامعه مدنی وجود یا فقدان گروه ها و تشکل ها، رسانه های خصوصی و مطبوعات آزاد است. مقیاس نمره دهی به میزان مطبوعات آزاد

در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲ از ۱۰- تا ۱۴۲ است. این مقیاس برای سال‌های قبل از آن از صفر تا ۱۱۵/۱۵ بوده است. رتبه هر کشور بیانگر وضعیت آزادی مطبوعات آن نسبت به ۱۷۹ کشور دیگر در جهان است. به این ترتیب که رتبه ۱ و ۱۷۹ به ترتیب دارای بیشترین و کمترین میزان آزادی مطبوعات هستند (قادری و میرزایی، ۱۳۹۲: ۱۷).

در ایران رسانه‌های دیداری و شنیداری خصوصی که به واسطه استقلال از دولت بتوانند منتقد دولت باشند وجود ندارند. رسانه‌ها همگی دولتی بوده و چون هزینه‌های خود را از منابع دولتی تامین می‌کنند در نتیجه وابسته به آن هستند و نمی‌توانند سخنگوی جامعه مدنی باشند (گودوین، ۱۳۸۳: ۹۱). در دوره خاتمی رشد عددی و کمی نشریات در فاصله‌ای کوتاه، در عین حال با تغییراتی چشمگیر در نحوه انتشار روزنامه‌ها، از مطالب، خبرها، مقالات و گزارش‌ها گرفته تا توجه بیشتر به عکس، کاریکاتور و صفحه آرای همراه بود. با اینحال آنچه روشن است دولت بر پایه رانتیری بودن، خود دست به توقیف مطبوعات نزده بود و رتبه پائین ایران در این دوره نه به واسطه نقش دولت بلکه مربوط به عملکرد نهادهایی است که زیرمجموعه قدرت دولت محسوب نمی‌شوند.

جدول ۴: وضعیت آزادی مطبوعات در میانه سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۵

سال	رتبه	آزادی مطبوعات
۲۰۰۲	۱۲۲	۴۸,۲۵
۲۰۰۳	۱۶۰	۸۹,۳۳
۲۰۰۴	۱۵۸	۷۸,۳۰

Source: www.freedomhouse.com

داده‌های جدول فوق نشان می‌دهد ساختار دولت‌های رانتی مانع تشکیل گروه‌های مدنی مستقل و کارایی آن‌ها می‌شود زیرا دولت رانتیر آنقدر بزرگ بوده و در همه عرصه‌ها حضور می‌یابد که وظایف نهادهای مدنی را به نفع خود مصادره می‌کند و از این طریق مانع شکل‌گیری آن‌ها می‌شود. در حقیقت دولت رانتیر با استفاده از درآمدهای نفتی توانست با نوسازی ظاهری و دادن امتیاز و تسهیلات مالیاتی مانع از تشکیل‌های مستقل از دولت یا تشکل‌های اعتراضی منبعث از طبقه متوسط جدید شود و همزمان طرفداران خود را در قالب دیوان سالاری دولتی یا گروه‌های شبه مستقل سازماندهی کند. براساس سیاست ویتترین سازی در دولت رانتیر، همه اجزای جامعه مدنی از قبیل احزاب، نهادهای مدنی و

تشکل‌های مستقل از دولت به شکل نمایی وجود دارند اما کارکرد لازم برای پاسخگویی، شفافیت و نظارت بر نهادهای قدرت را ندارند. توزیع رانت میان شهروندان و تشکیل "گروه‌های شیفته اقدامات انقلابی" برای جلب حمایت آنها، از جلوه‌های دیگر این بعد از دولت رانتیر است (دارابی، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۴). این گروه‌ها نتیجه سیاست حامی پروری دولت است که موجب می‌شود تا توزیع درآمد و قدرت در چنین کشورهایی به سود گروه‌های حامی دولت نابرابر شود. اما همانطور که گفته شد سیاست دولت اصلاحات در حمایت از احزاب و سازمان‌های غیرحکومتی برآمده از جامعه بنا گذاشته شده بود.

### جمع بندی و نتیجه گیری

طبقه متوسط پس از انقلاب اسلامی و بویژه در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و منبث از سیاست‌های معطوف به بازسازی گسترش نسبی پیدا کرد. اما ریاست جمهوری سید محمد خاتمی همزمان با روند فزاینده رشد این طبقه بود. در حقیقت رابطه این دولت با طبقه متوسط یک رابطه دو سویه بوده است. بدین ترتیب که از یک طرف دولت اصلاحات برآیند خواسته‌های طبقه متوسط جدید و نتیجه رای آنها بوده است و از طرف دیگر، این دولت علاوه بر دارا بودن ویژگی رانتیری تلاش کرده تا در راستای خواسته‌ها و ارزش‌های آنها حرکت کند اگرچه ساخت رانتیری دولت در نهایت تاثیرگذار بوده است. به این ترتیب درحالی‌که دولت اصلاحات مانند سایر دولت‌های پیش و پس از انقلاب وابستگی زیادی به نفت و درآمدهای حاصل از آن داشته بود سیاست‌های آن به جای حامی پروری و یا تشکیل احزاب ویرینی بر توسعه سیاسی متمرکز شده بود. ملاحظه شاخصه‌های مختلف رابطه رانت و طبقه متوسط در مولفه‌هایی همچون، تقویت احزاب و سازمانهای غیرحکومتی و برآمده از جامعه، مبارزه با فساد، تقویت جامعه مدنی، پاسخگویی و آزادی‌های مدنی نشان می‌دهد تا جایی که به دولت مربوط می‌شود رانت‌های نفتی به جای فریه کردن دولت و فاصله گرفتن از جامعه در راستای ارزش‌های طبقه متوسط مورد استفاده قرار گرفته‌اند. با اینحال ساخت رانتیری دولت باعث شد تا رابطه آن با طبقه متوسط جدید در قالب‌های گذشته بازتولید شود. به عبارت دیگر کلی اگرچه در دوره دولت‌های هفتم و هشتم در ایران توسعه جمعیت شهری، مهاجرتی، دانشگاهی و بالاتر رفتن میزان تحصیلات و ... که خود شاخصه‌های کمی رشد طبقه متوسط جدید بوده است صورت گرفته است ولی سلطه ساخت دولتی بر سایر ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی باعث کاهش

رشد کیفی و قدرت تاثیرگذاری این طبقه در جریان‌های سیاسی و اجتماعی شده است که باعث خودبیدارگی هرچه بیشتر و انفعال سیاسی این طبقه در این دولت شده است. همچنین وابستگی بخش‌هایی از این طبقه مثلاً انجمن‌های اسلامی، انجمن مدرسین دانشگاه‌ها و... به دولت از انسجام سیاسی این طبقه کاسته است. براین اساس می‌توان شاهد تعارضی در خصوص وضعیت طبقه متوسط جدید در این دوره بود بدین معنی که از یک سو شاهد رشد کمی این طبقه با توسعه شهری و مهاجرتی و تحصیلات، سبک زندگی شهری و مشاغل دولتی بود و از سوی دیگر به دلیل ضعف احزاب نماینده این طبقه شاهد کاهش مشارکت سیاسی و کاهش اثرگذاری آن می‌باشیم.

## منابع و مأخذ:

- آب نیکی، حسن (۱۳۹۶)، بررسی مشارکت سیاسی در طبقه متوسط جامعه ایران، **دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری**، شماره بیست و یکم، ۵۸-۸۳.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، تهران، نشر قومس.
- پورااحمدی، حسین، فوزی، یحیی (۱۳۸۲)، **گفتنمان اصلاحات در ایران**، تهران، انتشارات دانش و اندیشه معاصر.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۲)، ظهور و تثبیت دولت رانتیر در ایران (۱۳۴۱-۱۳۲۰)، **مجله رهیافت سیاسی و بین‌المللی** دارایی، علی (۱۳۹۴)، طبقه متوسط جدید و توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی، **مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران**، سال هشتم، شماره اول، صفحات ۲۰-۷.
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۸۱)، «رانت نفتی، بحران مالی و دموکراسی در خاورمیانه»، در **دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه**، تهران، انتشارات سلام، ۴۴-۷۵.
- دیگار، ژان پیر، برنارد هورکارد، و یان ریشار (۱۳۷۸)، **ایران در قرن بیستم**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ج ۲، تهران، انتشارات البرز.
- شامیانی، هوشنگ (۱۳۷۶)، مخالفت با دولت تحصیلاتدار، ترجمه عبدالقیوم شکاری، **فصلنامه ۱۵ خرداد**، شماره ۲۸، صفحات ۲۳۵-۲۵۴.
- شفیعی، نوذر، نوائف فرهاد (۱۳۸۹)، فساد درون سازمانی ایران در پرتو شخصیت اقتدارگرا و ساخت پاتریمونالیستی و ایلیاتی جامعه، **فصلنامه علمی-پژوهشی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا**، شماره پنجم، صفحات ۱-۲۶.
- قادری، طاهره، میرزایی، ساناز (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی نقش نفت در توسعه سیاسی: مطالعه تطبیقی ایران، مالزی، ترکیه و عربستان، **مجله جامعه‌شناسی ایران**، دوره چهاردهم، شماره یکم، صفحات ۳۸-۳.
- گودوین، ویلیام (۱۳۸۳)، **عربستان سعودی**، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: انتشارات ققنوس.
- محمدی، فریاد، محمدی، روح‌الله (۱۳۹۱)، نقش دولت نفتی (رانتیر) در شکل‌گیری و ماهیت طبقه متوسط جدید، **مجله چشم انداز ایران**، شماره ۷۲.
- Abrahamian, E., 1982. **Iran between two revolutions**. Princeton: Princeton University Press.
- Abrahamian, E., 1979. The causes of the constitutional revolution in Iran. **International Journal of Middle East Studies** 10, 381-414.
- Ashraf, A., Banuazizi, A., 1985. **The state, classes and modes of mobilization in the**
- Iranian revolution**. State, Culture, and Society 1, 3-40.
- Beblawi, Hazem and Giacomo Luciani (eds.). 1987. **The Rentier State**. London, New York, Sydney: Croom Helm.
- Farzanegan, Mohammad Reza, Alaadini, Pooya, Azizimehr, Khayam, 2017, **Middle Class in Iran: Oil Rents, Modernization, and Political Development**, Also Available in: <https://ideas.repec.org/p/mar/magkse/201756.html>
- Foran, J., 1991. **The strengths and weakness of Iran's populist alliance: A class analysis of the constitutional revolution of 1905-1911**. Theory and Society 20, 795-823.
- Gray, Matthew (2011), **A Theory of "Late Rentierism" in the Arab States of the Gulf**, Center for International and Regional Studies Georgetown University School of Foreign Service in Qatar, Occasional Paper No. 7
- Keddie, N.R., Richard Y., 2006. **Modern Iran: Roots and results of revolution**. New Haven: Yale University Press.
- Liaghat, G., 1980. **Changes in a new middle class through the analysis of census data: The case of Iran between 1956-1966**, Middle East Journal 34, 343-349.
- Moaddel, Mansoor (2007), **Values and Perceptions of the Islamic and Middle Eastern Publics**, New York: PALGRAVE MACMILLAN
- Nowshirvani, V.F., Clawson, P., 1994. **The state and social equity in post-revolutionary Iran**. In: Weiner, M., Banuazizi, A., (Eds.). **The Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran, and Pakistan**. Syracuse: Syracuse University Press, 228-269.
- Parsa, M., 1989. **Social Origins of the Iranian Revolution**. New Brunswick: Rutgers University Press.
- Rajabloo, A., Tahmasebi, Z., 2011. **The development excursion of social stratification of urban society in two decades of the Islamic Republic of Iran (1980s-1990s)**, [Tarbiat Modares University] Journal of Historical Sociology 3, 3-22 (in Persian).

-SCI [Statistical Center of Iran] (1976, 1986, 1996, 2006, 2011), Census results. <https://www.amar.org.ir/>.

-Zimmt, Raz, **Iran's Middle Class: An Agent of Political Change?** A strategic Assessment, Volume 20 ,No. 3 ,October 2017

-Zubaida, Sami "An Islamic State? **The Case of Iran,**" Middle East Report no. 153 (July-August 1988): 3

-تحول اقتصاد کاهش اتکای بودجه به درآمدهای نفتی را  
می‌طلبند، ۱۳۹۵/۱۲/۷